

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هفدهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۶۸

تفاوت قشربندی اجتماعی در مناطق شمالی و جنوبی جزیره العرب

و منطقه حجاز در آستانه ظهور اسلام

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۳۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۱/۱۶

هدیه تقوی*

قشربندی اجتماعی در جزیره العرب قبل از اسلام، متأثر از نظام قبیله‌ای و سنت‌های حاکم بر آن، سلسله مراتبی پلکانی داشت. این قشربندی در مناطق شمالی و جنوبی، با توجه به توسعه سازمان اجتماعی و همچنین رشد سیاسی و اقتصادی این مناطق، تفاوت‌هایی با قشربندی منطقه حجاز یافت. این مقاله می‌کوشد با رویکردی توصیفی - تبیینی و با بهره‌گیری از منابع مربوط به دوره جاهلیت، تاریخ‌های عمومی، تاریخ‌های محلی، کتب رجالی و جغرافیایی این تفاوت را بررسی کند. بر اساس این پژوهش، توسعه نظام قبیله‌ای و سیاسی مناطق شمالی و جنوبی و رشد اقتصادی آن‌ها، بر نحوه توزیع ثروت، قدرت و منزلت مؤثر بوده و سبب شده است که اقشار اجتماعی این مناطق در لایه‌های بالایی و میانی، متفاوت از قشربندی اجتماعی در منطقه حجاز باشد.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء ع.ا.س.؛ h.taghavi@alzahra.ac.ir

کلیدواژگان: جزیره العرب، حجاز، تاریخ صدر اسلام، قشربندی اجتماعی، تاریخ اجتماعی.

مقدمه

«قشربندی اجتماعی» از مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی است که با بررسی لایه‌های مختلف اجتماعی، برابری یا نابرابری آن‌ها را در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نشان می‌دهد.^۱ بیشتر جامعه‌شناسان معتقدند که قشربندی در جوامع مختلف وجود دارد و هیچ جامعه‌ای بدون قشر نیست؛ زیرا افراد جامعه از نظر میزان برخورداری از قدرت، ثروت و منزلت متفاوت از یک‌دیگرند و بر مبنای آن در گروه‌های مختلف، با پایگاه‌های متفاوت که کارکرد یکسانی ندارد، جای می‌گیرند. بدین ترتیب، تفاوت در نوع پایگاه و موقعیت اجتماعی از وجوه بارز قشربندی است که سبک زندگی متفاوتی برای اقشار جامعه ایجاد می‌کند.^۲ با توجه به این دیدگاه، می‌توان قشربندی اجتماعی را شبکه‌ای از لایه‌بندی‌های اجتماعی دانست، که بر اساس مؤلفه‌های قدرت، ثروت و منزلت شکل گرفته است و هر یک از این لایه‌های متعدد اجتماعی، متناسب با شرایط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه مورد بحث، مفهوم خاصی پیدا می‌کند.

با این تعریف از قشربندی اجتماعی، روشن می‌شود که رده‌بندی اجتماعی، در جوامع انسانی، متناسب با ساختار اجتماعی آن‌ها وجود داشته است؛ زیرا همه اعضای جوامع انسانی در سطح و رده یکسانی قرار نداشته‌اند، بلکه متناسب با معیارهای ارزشی مورد پذیرش هر جامعه، لایه‌بندی‌هایی شکل گرفته بود که سبب نابرابری‌های اجتماعی می‌شد. این مسأله از دغدغه‌های متفکران اجتماعی در طول تاریخ بوده است و بر همین اساس جوامع را به دو طبقه حاکم و محکوم و امثال آن تقسیم کرده‌اند.^۳ نظریه‌های مطرح

شده در این زمینه متعدد و متنوع است، اما در این مقاله نظریه خاصی مینا قرار نگرفته، بلکه فقط از برخی مفاهیم جامعه‌شناسی استفاده شده است.

باید توجه داشت که گرچه «قشر» و «قشربندی» از اصطلاحات اخیر جامعه‌شناسان است، نمی‌توان نظام‌های اجتماعی قبیله‌ای را بدون رده‌بندی اجتماعی دانست؛ زیرا قشربندی بر لایه‌بندی اجتماعی که متناسب با نظام اجتماعی حاکم بر جامعه شکل گرفته، تأکید دارد و در این نظام‌ها نیز بنابر سنت‌های اجتماعی موجود در جامعه، افراد و اعضای قبیله از یک سطح منزلتی و اعتبار اجتماعی برخوردار نبودند. واژه‌های «شیوخ»، «اشراف»، «بزرگان» و «بردگان» نشان‌دهنده وجود رده‌بندی‌های اجتماعی در نظام‌های قبیله‌ای، از جمله قبایل عرب قبل از اسلام، است که بر اساس سنت‌های موجود، در میزان برخورداری از حسب و ثروت متفاوت بودند و این سبب پدید آمدن نابرابری‌های اجتماعی شده بود. بر مبنای همین تفاوت‌ها، به گفته قرآن «مألاً» و «مترفین»، یا به تعبیری دیگر اشراف سیاسی و اقتصادی مطرح می‌شدند. تأکید آموزه‌های دینی بر عدالت اجتماعی نشان می‌دهد که دین اسلام با شخصیت بخشیدن به بعد انسانی افراد و تغییر در معیار ارزشی موجود، یعنی جایگزین کردن تقوا و عمل انسانی به جای حسب و نسب، تلاش داشت با نابرابری‌های موجود در جامعه مقابله کند.

بنابراین، رده‌بندی‌های اجتماعی، و یا به عبارتی قشربندی اجتماعی، در جزیره العرب قبل از اسلام وجود داشت که بر مبنای معیارهای حسب و ثروت شکل گرفته بود؛ اما نکته این جاست که بر اساس شواهد، نوع رده‌بندی‌ها و عنوان برخی از اقشار اجتماعی در مناطق شمالی و جنوبی با منطقه حجاز تفاوت داشت.

قشر اجتماعی در بردارنده مجموعه‌ای از افراد است که در فرایند قشربندی در یک سطح جای دارند و به یک رده اجتماعی با پایگاه یک‌سان تعلق دارند^۴ و از لحاظ نقش

اجتماعی و مشاغل اقتصادی به انجام فعالیتی خاص دست می‌زنند؛ و از آن جا که سازمان اجتماعی و وضعیت معیشتی مردم در منطقه حجاز سبب شده بود که لایه‌های بالا و میانی جامعه نقش‌ها و مشاغل متعدد و بعضاً متفاوتی با مناطق شمالی و جنوبی داشته باشند، نمی‌توان این عنوان را به شکل مساوی برای برخی از اقشار موجود در مناطق شمالی و جنوبی و منطقه حجاز به کار برد.

در این مقاله تلاش شده است که وجوه تفاوت قشربندی در مناطق شمالی و جنوبی شبه جزیره با قشربندی در منطقه حجاز بررسی شود. محدوده زمانی مورد بحث «آستانه ظهور اسلام» است، یعنی دوران حکومت دولت‌های حیره و عَسان در منطقه شمالی؛ دولت حیره (۳۲۵-۶۰۲م) در شمال شرق جزیره العرب و در محدوده مکانی شهرهای انبار، هیت، عَینُ التَّمَر، اطراف بادیه عَمیر، قَطَقَاطَنیه و حَفِیه قرار داشت،^۵ و مَلوک لَحْمی که تابع امپراتوری ساسانی بودند، بر این دولت فرمان می‌راندند.^۶ عَسَانیان یا غَساسنه نیز نام دولتی بود که در شمال غربی جزیره العرب و در همسایگی مرز روم قرار داشت. غسانیان در اصل از طایفه ازد بودند که در سال‌های آغازین سده سوم تا پنجم میلادی از جنوب شبه جزیره به محدوده شام کوچیدند. بازه زمانی مورد مطالعه از حاکمیت غساسنه در این مقاله، سال‌های (۴۷۹-۶۲۹م) می‌باشد. آنان تابع روم بودند و ضمن آنکه مرزهای روم را از تاخت و تاز اعراب بادیه نگه می‌داشتند، در رقابت با لخمیان، در زمان جنگ‌های ایران و روم، حامی رومیان بودند. پادشاهان این دودمان خودمختاری داشتند و از امپراتوران روم موجب و همچنین لقب بِطریق دریافت می‌کردند.^۷ در منطقه جنوب، که یمن را شامل می‌شد و از سابقه تمدنی بیشتری برخوردار بود، دولت‌های متعددی حکمرانی داشتند. در این مقاله، منطقه یمن از دوره حاکمیت تبابعه تا ظهور اسلام، به ویژه در شهر صنعا و قبایلی مانند همدان و طی مورد بررسی قرار گرفته است.^۸ در منطقه حجاز نیز بررسی‌ها با

در نظر گرفتن مناطق بدوی و حضری انجام گرفته است. در مناطق بدوی، قبایلی مانند هوازن، اسد، تمیم و غطفان مد نظر بوده است و در مناطق حضری شهر مکه از دوره قُصَی بن کِلَاب تا ظهور اسلام؛ شهر مدینه از حاکمیت مالک بن عِجَلان تا ظهور اسلام؛ و شهر طائف از سیادت خاندان مُعْتَب تا ظهور اسلام.

توجه به بسترهای اجتماعی جامعه جزیره العرب قبل از اسلام به ویژه ساختار اجتماعی، پایگاه منزلتی گروه‌های مختلف مردمی، و میزان اهمیت به انسان و ارزش‌های انسانی، می‌تواند زمینه‌های اجتماعی جامعه جزیره العرب قبل از اسلام را شناسایی کرده، بستر مناسبی برای مطالعه در آموزه‌های اسلامی در بعد اجتماعی باشد و ضرورت پژوهش در چنین موضوعی را روشن می‌سازد.

برای بررسی این مسأله با رویکردی توصیفی - تبیینی، با استفاده از مفاهیم جامعه‌شناسی، لایه‌های اجتماعی موجود در جزیره العرب قبل از اسلام شناسایی و تفاوت‌های آن‌ها با هم بررسی شده است.

تا کنون پژوهشی مستقل درباره ابعاد اجتماعی نظام قبیله‌ای با تأکید بر رده‌بندی‌های جامعه صورت نگرفته است. در ارتباط با این موضوع، شوقی ضیف در کتاب *العصر الجاهلی* به مناسبات اجتماعی بر اساس معیارهای خونی، توجه داشته است، اما رده‌بندی اجتماعی را مورد بحث قرار نداده است.^۹ کتاب *اوضاع اقتصادی و اجتماعی موالی در صدر اسلام* از جمال جوده را نیز می‌توان کوششی در جهت نشان دادن وضعیت لایه پایین جامعه دانست که این کتاب نیز بر محور رده‌بندی در سطح اجتماعی موجود در جزیره العرب قبل از اسلام نبوده و صرفاً لایه و سطوح پایین جامعه را نشان داده است.^{۱۰}

قشر بندی اجتماعی در جزیره العرب قبل از اسلام

سرزمین وسیع جزیره العرب قبل از اسلام در یک تقسیم‌بندی جغرافیایی شامل مناطق

شمالی، جنوبی و منطقه حجاز می‌شد، که هر یک از این مناطق از بعد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با هم داشتند که در نظام اجتماعی جامعه و نوع لایه‌بندی‌های آن اثر گذاشته بود.

قشربندی اجتماعی ارتباط تنگاتنگی با سازمان اجتماعی دارد. بررسی سازمان اجتماعی در جزیره العرب قبل از اسلام، نشان می‌دهد که در تمام مناطق جزیره العرب، نظام قومی - قبیله‌ای حاکم بوده است؛ اما در برخی از این مناطق، متناسب با شرایط اقلیمی آن منطقه، توسعه قبایلی، یعنی اتحاد قبایل و شکل‌گیری نظامی قبیله‌ای - عشیره‌ای، صورت گرفته بود. این وجه تفاوت را می‌توان در مناطق شمالی و جنوبی مشاهده کرد. در منطقه حجاز قبایل از اتحاد چندین خاندان یا به عبارتی چند «بنی» به وجود آمده بودند، که نمونه آن‌ها را می‌توان در قبایل قریش، اوس، خزرج و... مشاهده کرد. این شرایط بیشتر در مناطق حضری ایجاد شده بود، در حالی که در مناطق بدوی قبایل محدودی توانستند به اتحاد خاندانی دست یابند.

لایه‌بندی اجتماعی پدیدآمده که بر اساس میزان توسعه سازمان اجتماعی قومی - قبیله‌ای و نحوه توزیع قدرت، ثروت و منزلت بود، در مناطق مختلف جزیره العرب قبل از اسلام، در مناطق شمالی و جنوبی با منطقه حجاز تفاوت داشت. در مناطق جنوبی و تا حدودی منطقه شمال با شکل‌گیری سازمان عشیره‌ای - قبیله‌ای، نظام اجتماعی از قبیله به شعب^{۱۱} توسعه یافت و در عرصه سیاسی، پدرشاهی^{۱۲} به شکلی ضعیف‌تر نسبت به کشورهای ایران و روم شکل گرفت و سبب شد که در رأس هرم قدرت، شاه و خاندان شاهی قرار گیرند؛ در حالی که در منطقه حجاز، لایه برتر جامعه به رؤسا و شیوخ قبایل اختصاص داشت.

اینک با توجه به تفاوت‌های سیاسی این مناطق سه‌گانه، و همچنین با در نظر گرفتن

شرایط اقتصادی آن‌ها، اقشار اجتماعی در مناطق شمالی و جنوبی و منطقه حجاز، معرفی و تفاوت آن‌ها بیان می‌شود.

شاه و خاندان شاهی

در منطقه شمال، با وجود وابستگی دولت‌های حیره و عَسان در عرصه سیاسی به قدرت‌های بزرگ ایران و روم، در بعد اجتماعی، سازمان قبیله‌ای اهمیت داشت و ملک یا شاه از بین بزرگان انتخاب شده، این منصب به شکل موروثی به فرزندان آنان منتقل می‌شد. چنان که در حیره *خاندان لَحْمی*^{۱۳} در عَسان *آل جَفْنَه*^{۱۴} و در کِنده نیز فرزندان *اَکَل المِرَار*^{۱۵} قدرت را در دست داشتند.^{۱۶}

موقعیت سیاسی و اجتماعی شاه سبب شد بر خلاف منطقه حجاز، مردم و حتی اقشار رده بالای جامعه به سهولت به او دسترسی نداشته باشند. ملاقات آنان با شاه، طی سلسله مراتبی، در پس پرده انجام می‌گرفت و متناسب با موقعیت و رتبه ملاقات‌کننده، تعداد پرده‌ها کم و زیاد می‌شد. در صورتی که ملاقات‌کننده، والامقام و گرامی بود، به ترتیب پرده‌ها کم می‌شد تا جایی که برخی از افراد بدون پرده با شاه سخن گفته، حتی با وی غذا می‌خوردند.^{۱۷} به نظر می‌رسد باید ریشه این شیوه رفتار شاهان حیره را در الگوگیری آنان از شاهان ساسانی جستجو کرد.^{۱۸}

در منطقه جنوب نیز همانند منطقه شمال، شاهان در رأس قدرت قرار داشتند. دامنه و نفوذ برخی از آنان از جمله *تَبَاعَه* به منطقه حجاز نیز کشیده شد و بسیاری از قبایل به تبعیت آنان درآمدند. با این که قدرت شیوخ قبایل در زیر مجموعه قدرت شاه قرار داشت، این مسأله به منزله کم رنگ شدن نفوذ شیوخ قبایل نبود، بلکه آنان همچنان منزلت خود را در قبیله حفظ کرده، از جانب شاه - به ویژه در دوران تباعه - بر قبایل فرمان می‌راندند^{۱۹} و در صورت فراهم بودن شرایط، مدعی حاکمیت نیز می‌شدند؛ برای نمونه، شیخ قبیله همدان، که از قبایل بزرگ یمنی بود، در حضرموت بر تخت نشست و *قَتَبَان*^{۲۰} را

نیز ضمیمه قلمرو خود کرد و از آن پس خود را شاه سَبَّ^{۲۱} و ذوریدان نامید.^{۲۲} علاوه بر وی، این عنوان برای شاهان حمیری که دولت سبا و ذوریدان به دست آنها قدرتمند شده بود، نیز به کار رفت، و پس از آن، حاکمان حمیری خود را شاه سَبَّ و ذوریدان، حَضْرَمَوْت^{۲۳} و یَمَنَات نامیده، عنوان شاهی یافتند.^{۲۴} کاربرد این عنوان و سطح قلمرو تحت حاکمیت آنان، نمودی از توسعه سیاسی در مناطق جنوبی از نظامی پدرسالارانه (سیادت یکی از بزرگان بر قبیله) به سمت نظام پدرشاهی (سیادت یکی از بزرگان بر قبایل) را نشان می‌دهد. چنین رخدادی در منطقه حجاز در هیچ برهه‌ای از تاریخ آن اتفاق نیفتاد و قدرت سیاسی در سطح شیوخ قبایل باقی ماند.

رؤسا و شیوخ قبایل

رؤسا و شیوخ قبایل در مناطق شمالی و جنوبی، در مرتبه‌ای پایین‌تر از شاه و خاندان شاهی قرار داشتند. منزلت این رده با تضعیف قدرت شاه جابه‌جا می‌شد، اما باز در لایه‌بندی اجتماعی در رده دوم جای داشتند. آنان از طرف شاه، امور قبیله را اداره می‌کردند و در موقع لزوم نیروی رزمی قبیله را در اختیار شاه قرار می‌دادند.^{۲۵} با این حال، موقعیت و منزلت آنان در دوره‌های مختلف حاکمیت متفاوت بود. در دوره حاکمیت تبعه در یمن - که شاه از قدرت زیادی برخوردار بود - به رؤسا و شیوخ قبایل که از طرف تبعه فرمان می‌راندند، «قیل» (و در حالت جمع: اقیال) می‌گفتند. در این دوره، مرتبه منزلتی آنان در سطح شیوخ/الشیوخها و رؤسای قبایل منطقه حجاز بود.^{۲۶} آنان همانند پدرسالارهای حجاز، حافظ منافع قبیله بودند و صیانت از آن را در مقابل قبایل دیگر بر عهده داشتند. با اینکه رؤسای قبایل از فرمان‌های شاه تبعیت می‌کردند، حفظ منافع قبیله برای آنان در اولویت بود و در شرایط اضطرار، حفاظت از قبیله را بر تبعیت از شاه ترجیح می‌دادند. نمونه آن را می‌توان در حمله حبشه به یمن و استمداد ذونواس از اقیال مشاهده کرد. اقیال حمیر بدون توجه به درخواست ذونواس با خودداری از پیوستن به او، به دفاع از قبیله و ناحیه

تحت قلمرو خود پرداختند.^{۲۷}

در منطقه حجاز در بعد سیاسی، رؤسا و شیوخ قبایل، قدرت و سیادت قبیله را به طور مستقیم در دست داشته، در رأس هرم قدرت قرار گرفته بودند. با وجود این، موقعیت و منزلت آنان تا حدودی در مناطق حضری و بدوی متفاوت بود؛ زیرا سازمان اجتماعی مناطق بدوی بیشتر خاندانی بود و، جز در موارد معدودی، به صورت خاندانی اداره می‌شد. در این منطقه، بزرگ هر خاندان سیادت آن را بر عهده داشت.^{۲۸} وی علاوه بر سیادت قبیله، قیادت و فرماندهی در جنگ را نیز شخصا بر عهده می‌گرفت و در صورت بروز اختلاف، همانند یک قاضی به حل اختلاف می‌پرداخت. با این حال، وی خودرأی نبود و در موارد متعدد با بزرگان قبیله به شور می‌نشست و از نظر آنان استفاده می‌کرد.^{۲۹} اما در مناطق حضری، سازمان اجتماعی به واحد بزرگتر توسعه یافت و با اتحاد خاندان‌ها از سطح کلان (خاندان) به سطح قبیله بزرگ رسید. در عرصه سیاسی از بین بزرگان قبیله، فردی به سیادت می‌رسید و بزرگان و شیوخ خاندان‌ها، سیادت وی را می‌پذیرفتند. در این شرایط، وی در مرتبه شیخ/الشیوخی قبیله منزلت پیدا می‌کرد و امتیازاتی از قبیل امتیازات موروثی به دست می‌آورد، که مهم‌ترین آن‌ها منصب سیادت بود که به فرزندان او منتقل می‌شد.^{۳۰} نمونه آن را می‌توان در قبایل قریش و ثقیف مشاهده کرد، که برای مدت طولانی خاندان قُصَی^{۳۱} و مُعْتَب^{۳۲} سیادت آن را در اختیار داشتند.^{۳۳} این وضعیت در آستانه ظهور اسلام، به ویژه در مکه، دستخوش تغییر شد،^{۳۴} اما تا قبل از آن به اجرا در می‌آمد.

منزلت و بزرگداشت رؤسای قبایل به حدی بود که القاب و عناوین منزلتی به آنان داده می‌شد. چنان که به عبدمناف لقب سید/الفهر، به هاشم القابی چون علاء، بدر، قمر، زأد/الرکب، به مطلب لقب/الفیض و... دادند. این القاب مقام و منزلت آنان را در میان مردم نمایان می‌کرد.^{۳۵}

اشراف و بزرگان

قشر دیگر که در لایه‌بندی اجتماعی در این مناطق سه‌گانه جزیره العرب قبل از اسلام، منزلت و موقعیت بالایی داشت، *اشراف و بزرگان* بودند. در دولت‌های شمالی، این قشر جایگاه والایی در دربار داشتند، و بر اساس منصب *ردافت*^{۳۶} با توجه به رتبه منزلتی و موقعیت اقتصادی در سمت راست یا چپ شاه قرار می‌گرفتند.^{۳۷} آنان نه تنها مناصب مهم اداری و نظامی را در اختیار داشتند، بلکه در بعد اقتصادی نیز از ثروتمندان و مترفین جامعه به شمار می‌آمدند و شاهان حیره در موارد ضروری از آنان وام می‌گرفتند.^{۳۸}

در مناطق جنوبی با توجه به غلبه زندگی شهرنشینی بر صحرائنشینی، اشراف و بزرگان شمار بیشتری داشتند، به گونه‌ای که *نعمان بن مندر*^{۳۹} در وصف اهل یمن، بیشتر آنان را در زمره بزرگان دانسته است.^{۴۰} این قشر در جنوب نیز همانند مناطق شمالی و مرکزی جزیره العرب، قدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی داشتند و شاهان برای اداره امور، با آنان به شور می‌نشستند. کسانی مانند *عمرو بن معدی‌کرب* (م ۱۴ق)، *حصین بن قنان بن یزید حارثی* (م؟)، و *یزید بن عبدالممدان* (م بعد از ۱۰ق) از اشراف شناخته‌شده و صاحب منزلت منطقه جنوب بودند.^{۴۱}

در بعد اقتصادی نیز، آنان علاوه بر زمین‌های وسیع و منافع کشاورزی، بازرگانی را نیز در دست داشتند.^{۴۲} با توجه به صدور محصولات متعددی چون مروارید،^{۴۳} تجارت رکن اصلی اقتصاد یمن بود، و به انباشت ثروت در دست اشراف و بزرگان کمک می‌کرد. علاوه بر آن، موقعیت جغرافیایی یمن و ارتباط آن با مراکز تجاری مهم شرق آسیا، نه تنها سبب رشد اقتصادی این منطقه می‌شد، بلکه بر گسترش و رونق اقتصادی مناطق دیگر جزیره العرب نیز اثرگذار بود. با رشد اقتصادی این منطقه، بازرگانان برای حمل و نقل کالا و دیگر خدمات، بردگان و خدمت‌گزارانی را به خدمت می‌گرفتند^{۴۴} به گونه‌ای که در مناطق

جنوب اصطلاح *آدم* و *آدومت*^{۴۵} به معنای تبعیت درباره این گروه به کار رفته است. آنان علاوه بر انجام خدمات برای تجار، در خدمت مالکان زمین نیز بودند و بر روی زمین‌های کشاورزی کار می‌کردند.^{۴۶}

در منطقه حجاز گر چه اشراف و بزرگان، نبض اقتصاد جامعه را در دست داشتند، با توجه به نقش محوری آنان در اداره امور، در عرصه سیاسی از قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار بودند؛ زیرا در این منطقه قدرت بازدارنده قوی، همانند مناطق شمالی و جنوبی (قدرت شاه و درباریان) وجود نداشت، و اشراف و بزرگان با در دست گرفتن ارکان مهم قبیله، شرایط مناسب برای رشد و نفوذ پیدا کرده بودند. به گونه‌ای که توانستند در آستانه ظهور اسلام، سیادت پدرسالاری این منطقه را، به ویژه در مکه، تغییر داده، دولتی اشرافی ایجاد کنند.^{۴۷} بدین ترتیب قشر اشراف و بزرگان، علی‌رغم تفاوت‌های منزلتی و موقعیتی در مناطق سه‌گانه جزیره العرب، از لحاظ لایه‌بندی اجتماعی در سطح بالایی قرار داشتند.

نظامیان

قشر دیگری که در لایه‌بندی اجتماعی دولت‌های شمالی و جنوبی نسبت به منطقه حجاز وضوح بیشتری داشت، *نظامیان* بودند. با توجه به وابستگی دولت‌های حیره، غسان و کنده به کشورهای بزرگ ایران، روم و یمن، نیروی نظامی این مناطق نیاز به سازمان‌دهی منظم داشت؛ زیرا این دولت‌ها در نقش سپر دفاعی برای قدرت‌های حامی خویش عمل می‌کردند و در درگیری‌های سیاسی بر ضد یک‌دیگر، یا در تقابل با قبایل عربی و کشورهای مخالف، نیازمند نیروی نظامی قوی بودند. این عامل سبب شد در مناطق شمالی، نظامیان - با دسته‌های نظامی متعدد - به عنوان یک لایه اجتماعی اهمیت یابند. گفته شده نعمان بن منذر در حیره، لشکری عظیم، مرکب از پنج سپاه به نام‌های «رهائن»،^{۴۸} «صنائع»،^{۴۹} «وضائع»،^{۵۰} «اشاهب»،^{۵۱} و «دوسر»^{۵۲} داشت. این نشان می‌دهد که

نیروی نظامی منطقه شمال صرفاً از نیروهای رزمی قبایل، همانند منطقه حجاز، تشکیل نشده بود، هر چند که قبایل این منطقه نیز در شرایط ضروری موظف بودند نیروهای رزمی خود را در اختیار شاه قرار دهند،^{۵۳} دامنه فعالیت آنها در عرصه نظامی همانند نیروهای نظامی موجب‌بگیر نبود.

در منطقه جنوب نیز همانند مناطق شمالی، نیروی نظامی سازمان‌دهی شده و دارای سلسله مراتب نظامی بود، که هر کدام بنابر جایگاه و رتبه نظامی، منزلت و اعتبار اجتماعی نیز داشتند. در این منطقه برای تمام نظامیان با هر مقام و مرتبه نظامی، واژه *آسدم* یا *آسد* به کار می‌رفت، اما برای نظامیانی که درجه و رتبه بالاتر داشتند، اصطلاح *آسد ملکَن* یا *آسد ملکَن* یا *جُنود المَلک* کاربرد داشت.^{۵۴} این گروه، در برابر خدمات نظامی، علاوه بر مواجب و مقرری، زمین‌هایی نیز از دولت دریافت می‌کردند.^{۵۵}

بر خلاف مناطق شمالی و جنوبی، عنوان قشر برای نظامیان منطقه حجاز کاربرد نداشت؛ زیرا آنان بدون سازمان‌دهی نظامی از اعضای اصلی و پیوسته قبیله بودند که با توجه به تعصبات قومی - قبیله‌ای در موقع لزوم از قبیله دفاع می‌کردند و چون شرایط جنگی خاتمه می‌یافت به مشاغل دیگری مانند بازرگانی و کشاورزی روی می‌آوردند. در واقع در این منطقه بنابر اهمیت خاندان و قبیله و شکل نگرفتن سازمان‌های سیاسی و دولت، نیروی نظامی به صورت مستقل عمل نمی‌کرد و افراد قبیله بنابر موقعیت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی نقش‌های گوناگونی ایفا می‌کردند. رتبه‌بندی منزلتی این افراد نیز بر اساس حسب و نسب بود و متناسب با میزان برخورداری از آن، پایگاه اجتماعی و منزلتی کسب می‌کردند.

کشاورزان

کشاورزی بنابر شرایط اقلیمی و میزان برخورداری از زمین‌های مستعد کشت، در مناطق سه‌گانه جزیره العرب یک‌سان نبود. در مناطق شمالی و جنوبی، وجود رودخانه‌ها و

آب کافی،^{۵۶} شرایط لازم را برای کشاورزی فراهم می‌کرد و عده‌ای از مردم به این کار اشتغال داشتند.

اهمیت کشاورزی در منطقه شمال سبب شد که حیره به داشتن زمین‌های حاصل‌خیز، باغ‌های پر میوه و جویبارهای زیاد شناخته شود.^{۵۷} با اینکه زمین‌های کشاورزی عادلانه تقسیم نشده بود و زمین‌های حاصل‌خیز در اختیار شاهان و اشراف قرار داشت و حتی برخی مراتع به صورت املاک خصوصی شاهان در آمده بود،^{۵۸} بهره‌برداری از زمین به کشاورزان واگذار شده بود و آنان بر اساس سهم مشخص به کاشت و برداشت محصول می‌پرداختند.^{۵۹} بر این اساس، بسیاری از کشاورزان در مناطق شمالی، مالک زمین نبودند، بلکه نیروی کار محسوب می‌شدند، ولی چون می‌توانستند از لحاظ اقتصادی، معیشت خود را تأمین کنند، در رده‌بندی اجتماعی، منزلت و اعتباری فراتر از فقرا و ضعفا داشتند.

متناسب با کشاورزی، دام‌داری نیز در مناطق شمالی رونق یافت و برخی از مردم بنابر شرایط زندگی به دام‌پروری اشتغال داشتند. البته مراتع نیز عادلانه تقسیم نشده بود و برخی از چراگاه‌ها و دام‌ها در انحصار شاه و خانواده‌های اشراف قرار داشت؛ از جمله آن‌ها می‌توان به *شتران عصفیری*^{۶۰} اشاره کرد که در انحصار نعمان، پادشاه حیره، بود و کسی دیگر حق مالکیت آن‌ها را نداشت.^{۶۱}

در منطقه جنوب نیز با توجه به اقلیم مناسب، زمین‌های مستعد کشاورزی، باغات فراوان و... کشاورزی رونق داشت و محصولات متعددی به دست می‌آمد که بخشی از آن‌ها در دیگر مناطق جزیره العرب یافت نمی‌شد.^{۶۲} زمین‌های حاصل‌خیز این منطقه، بیشتر در انحصار شاهان، اشراف، بزرگان و رؤسای قبایل قرار داشت، اما بهره‌برداری از آن‌ها، طبق قراردادهایی به دست کشاورزان و مزدبگیران صورت می‌گرفت.^{۶۳} این وضعیت سبب شد در این منطقه نوعی نظام ارباب - رعیتی ایجاد شود که بر اساس آن شاهان و

زمین‌داران بزرگ، طبق قراردادهایی با سهم مشخص، زمین‌های خود را در اختیار شیوخ و رؤسای قبایل قرار می‌دادند.^{۶۴} اینان هم بهره‌برداری از زمین را به کشاورزان مزدبگیر و بردگان می‌سپردند و بخش مهمی از درآمد آن را به خود اختصاص می‌دادند؛^{۶۵} یعنی یک اقلیت، زمین‌های حاصل‌خیز را در اختیار داشتند و یک اکثریت روی آن‌ها کار می‌کردند. بنابراین کشاورزان این منطقه که صاحبان اصلی زمین نبودند، در رده‌بندی اجتماعی مرتبه و منزلت چندانی نسبت به مالکان زمین، که بیشتر در زمره اشراف و بزرگان بودند، نداشتند.

در منطقه جنوب علاوه بر کشاورزان، از گروه دیگری به نام مزدبگیران برای انجام کارهای کشاورزی یاد شده است. برای این گروه، واژه/جرم به معنای اجیر به کار رفته است.^{۶۶} این افراد طبق قرارداد مشخصی برای صاحبان زمین کار می‌کردند و در صورت اتمام آن، در جای دیگر مشغول به کار می‌شدند. آنان بر خلاف بردگان، از قید بندگی آزاد بودند، اما از لحاظ اقتصادی وضعیت مطلوبی نداشتند و در لایه‌بندی اجتماعی در رتبه‌ای پایین‌تر از کشاورزان قرار می‌گرفتند.^{۶۷}

اما در منطقه حجاز نمی‌توان عنوان کشاورز را به معنای مصطلح آن به کار برد؛ زیرا زمین‌های این منطقه بیشتر در اختیار اشراف و رؤسای قبایل بود و برای بهره‌برداری از آن‌ها نیز از بردگان استفاده می‌شد. با وجود این، نمی‌توان کشاورزی را شغل اصلی این افراد دانست، زیرا آنان علاوه بر کشاورزی، به تجارت نیز می‌پرداختند و در موقع لزوم به عنوان نیروی رزمی قبیله نیز فعالیت می‌کردند. بدین ترتیب، در لایه‌بندی اجتماعی، کشاورزان مناطق شمالی و جنوبی نسبت به منطقه حجاز، گروه مشخص و بارزتری بودند.

صنعت‌گران

این قشر کسانی بودند که در تولید صنایع مختلف، مانند صنایع دستی فعالیت

می کردند. در جزیره العرب قبل از اسلام، خصوصا در منطقه حجاز، به فعالیت‌های صنعتی اهمیت زیادی داده نمی‌شد و انجام چنین کارهایی بیشتر به دست افراد دون‌پایه و یا بردگان انجام می‌شد، اما در مناطق شمالی و جنوبی، با توجه به رشد صنایع دستی و استفاده از آن‌ها توسط درباریان، اهمیت بیشتری پیدا کرد.

در مناطق شمالی، تولید صنایع دستی، خصوصا در حیره دیده می‌شود. در این منطقه، صنایعی مانند نساجی، حریربافی، کتان و پشم از صنایع مهمی بود که مردم بدان مشغول بودند. نشانه‌های برخی از این صنایع و حضور آهن‌گران و بافندگان را می‌توان در قصرهای آن دوران و اوصاف این قصرها که در شعر شاعران آمده، مشاهده کرد. عمرو بن کلثوم، از شعرای معروف جاهلی، در اشعار خود به حضور آهن‌گران و بافندگان در کاخ‌های حیره چنین اشاره کرده است:

سلیمی [مادر نعمان بن منذر] امیدوار نیست که آهن‌گران و بافندگان خورنق از آن او

باشند.^{۶۸}

در صنایع حیره، بافندگان مهارت زیادی در تهیه لباس‌های مختلف داشتند. از جمله لباس‌هایی که مردم حیره می‌پوشیدند، بالاپوش، طلیلسان، قبا، چادر ابریشمی و پارچه‌های مزین به تارهای ابریشمی بود که به آن‌ها سیراء می‌گفتند.^{۶۹} علاوه بر آن، شاهان به شاعران و کسانی که رضایت آن‌ها را به دست می‌آوردند، خلعتی می‌دادند. این خلعت جبه‌ای بود که با طوق‌های طلا و شاخه‌های زمرد آراسته شده و به نوعی از آن مرقف می‌گفتند، به نحوی که شعرا در اشعار خود به آن اشاره کرده‌اند.^{۷۰}

اسلحه‌سازی، زرگری، ساخت اشیاء زینتی از دیگر صنایع دستی حیره بود که رواج عام و خاص داشت و تعداد زیادی از مردم به آن اشتغال داشتند.^{۷۱}

در منطقه جنوب نیز صنایع مختلفی مانند صنعت پوست و چرم، به ویژه در شهرهای

صنعا و نجران رونق داشت. این صنعت که به صنعت منسوجات شهرت داشت، از مهم‌ترین صنایع یمن بود که به مناطق دیگر نیز صادر می‌شد.^{۷۲}

بافندگان در یمن نیز نقش محوری در صنعت پارچه‌بافی این منطقه ایفا می‌کردند. برد یمانی که در صنعا و عدن بافته می‌شد، از کالاهای ارزشمندی بود که به مناطق دیگر صادر می‌شد. بافت پارچه‌های کتانی نیز در عدن انجام می‌گرفت. در پود این پارچه‌ها که به شروب شهرت داشتند، رشته‌های طلا به کار می‌رفت.^{۷۳}

بافندگان علاوه بر پارچه‌بافی، محصولات دیگری از قبیل لیف و پارچه‌های راه راه نیز تولید می‌کردند.^{۷۴} بدین ترتیب، بافندگان و نساجان، منسوجات یمن را پر رونق کرده، از این طریق به رشد اقتصاد این منطقه نیز کمک می‌کردند.

آهن‌گران گروه دیگری از مردم یمن بودند که بیشتر در ساخت ابزارهای جنگی شهرت داشتند. آنان از آهن برای ساخت شمشیر، خنجر و دیگر ادوات جنگی استفاده می‌کردند و برخی از آن‌ها از جمله تیغ یمانی، که از ابزارهای مشهور جنگی بود، به مناطق دیگر نیز صادر می‌شد.^{۷۵}

نقش محوری این قشر در اقتصاد این منطقه، اهمیت و منزلت اجتماعی آنان را نسبت به منطقه حجاز بیشتر می‌کرد. در منطقه حجاز بیشتر کالاهای مصنوع، مخصوصا ابزار جنگی و کشاورزی، به دست یهودیان در یثرب ساخته می‌شد و در مکه و طائف نمود چندان از تولید این نوع کالاها وجود نداشت.^{۷۶}

بیشتر کالاهای ساخت یثرب، ابزارهای کشاورزی، ادوات نظامی و وسایل خانه بود. زره، شمشیر و نیزه از وسایلی بود که به دست صنعت‌گران یهودی که بیشتر از قبیله بنی قینقاع بودند، تولید می‌شد.^{۷۷} به جز اسلحه‌سازی، پیشه‌های صنعتی دیگر از قبیل آهن‌گری و زرگری نیز در دست یهودیان بود. علاوه بر آن، یهودیان در ساخت وسایل زینتی مانند سنگ‌های گران‌بها و وسایل آرایشی نیز مهارت داشتند و از طریق آن کسب درآمد

می‌کردند.^{۷۸} با توجه به توانمندی‌های یهود در این زمینه، تولید و توزیع این گونه کالاها در انحصار آنان قرار گرفت که این مسأله وابستگی اقتصادی یثرب به یهود را به همراه داشت.

گروه دیگر که در تولید کالاهای صنعتی در حجاز فعالیت می‌کردند، بردگان بودند. آنان به انجام کارهایی چون دباغی، ساخت چرم، خیاطی، نجاری و سفالگری می‌پرداختند که سود حاصل از این محصولات نیز نصیب اربابان آنها می‌شد.^{۷۹}

بیشتر کالاهای تولیدشده، در بخش‌های کشاورزی و نظامی کاربرد داشت، اما برخی از کالاها، متناسب با شرایط زندگی کاربردهای دیگری داشت. از جمله در بخش چوب‌سازی، استفاده‌های متفاوتی از کالاهای چوبی می‌شد. شهرنشینان چوب را در سقف خانه‌ها، در خانه و برای تخت‌های نشیمن استفاده می‌کردند. در حالی که بدویان آن را برای ستون و میخ چادرها، ساخت کجاوه زنان، نیزه و کمان استفاده می‌کردند.^{۸۰} بدین ترتیب فعالیت‌های صنعتی و صنعت‌گران در مناطق شمالی و جنوبی نسبت به منطقه حجاز درجه اهمیت بیشتری داشت.

فقرا و ضعفا

به نظر می‌رسد که فقرا و ضعفا در مناطق شمالی و جنوبی نسبت به منطقه حجاز از فقر کمتری رنج می‌بردند؛ زیرا گزارش‌هایی که درباره فقر فقرا در منطقه حجاز نقل شده، از قبیل سنت *احتقار*،^{۸۱} *قتل فرزندان* و *سبک زندگی*، بسیار بیشتر و دردناک‌تر از مناطق شمالی و جنوبی است. این امر می‌تواند برخاسته از این باشد که به علت وفور نعمت در مناطق شمالی و جنوبی، امکان کسب درآمد، کار بر روی زمین‌های کشاورزی و... برای برخی از مردم فراهم شده بود و آنان می‌توانستند تا حدودی نیازهای زندگی خود را از این طریق تأمین کنند، اما در منطقه حجاز چنین شرایطی کمتر مهیا بود و آنان با مشکلات مادی زیادی مواجه بودند.

اطلاعات دقیقی از فقرا و ضعفای مناطق شمالی و جنوبی در منابع موجود نیست و بیشتر در سطح کاربرد برخی واژه‌هاست. از جمله در منطقه جنوب واژه *عَبر*^{۸۲} برای این قشر به کار رفته و منظور از *عَبر الناس* کسانی بودند که از طریق صدقات مردم یا سرقت و راهزنی معاش خود را تأمین می‌کردند.^{۸۳}

در منطقه حجاز، فقرا و ضعفای بیشتر بودند و از مشکلات اقتصادی شدیدی رنج می‌بردند. شدت فقر در این منطقه، به ویژه در مکه، سبب شد سنتی به نام *اختفار* به وجود آید؛ در این سنت فقرا بر اثر فقر اقتصادی شدید، در خانه به روی خود می‌بستند تا بمیرند. یا در مواردی به بلندی رفته، دور از مردم از شدت گرسنگی جان می‌دادند. هاشم بن عبدمناف در مواجهه با این وضعیت، ثروتمندان را ترغیب می‌کرد که به فقرا کمک کنند.^{۸۴}

در بادیه، فقرا و ضعفای اقتصادی کمتری با قشر ثروتمند داشتند؛ زیرا نوع معیشت بادیه، مشارکت اعضای قبیله را می‌طلبید. از طرفی فرصت‌های اقتصادی در بادیه به اندازه حضری‌ها برای اقشار ثروتمند جهت ازدیاد ثروت وجود نداشت، بلکه بیشترین ثروت و مکنت آنان از طریق دام‌پروری به دست می‌آمد. بدین ترتیب، در بادیه قشر فقرا و ضعفای بیشتر گروه‌های *خلعاء* و *صعالبک* را در بر می‌گرفت.

صعالبک بیشتر از *خلعاء* بودند که برای رفع نیازهای خود به غارت‌گری و راهزنی می‌پرداختند. آنان به چند دسته تقسیم می‌شدند: گروهی که به دلیل جنایات فراوان از قبیله طرد شده و حامی نداشتند؛ افرادی مانند حاجز ازدی، قیس بن حدادیه. برخی از این *صعلوکان* نیز به عیاری روی آوردند و با غارت اموال ثروتمندان سعی می‌کردند به فقرا کمک کنند. کسانی مانند *تأبط شرا* و *سلیک بن سلکه* از زمره عیاران معروف عرب بودند.^{۸۵}

تعدد و تنوع عناوین و گروه‌های فقیر در منطقه حجاز، نمود بارزی از وجود نابرابری

اقتصادی شدید در این منطقه نسبت به دیگر مناطق جزیره العرب در آستانه ظهور اسلام است.

بردگان

بردگان در مناطق سه گانه جزیره العرب وجود داشتند، با این تفاوت که تعداد آن‌ها در مناطق شمالی و جنوبی نسبت به منطقه حجاز کمتر بود. در حجاز بردگان قشر وسیعی بودند که به انجام امور مختلف می‌پرداختند اما از حقوق انسانی محروم بودند؛ اربابان از نیروی کار بردگان استفاده می‌کردند ولی با آنان رفتار انسانی صورت نمی‌گرفت و در صورتی که برده‌ای از اجرای دستور ارباب سرباز می‌زد، تنبیه و یا حتی کشته می‌شد.^{۸۶} نوع رفتار اشراف قریش با بردگانی که اسلام آورده بودند، شاهدی بر این مدعاست؛ افرادی مانند بلال حبشی (م ۲۱ق)، خَبَاب بن آرت (م ۳۷ق)، صهیب رومی (م ۳۹ق) و عمار (م ۳۷ق) از جمله کسانی بودند که زیر شکنجه‌های مکرر اربابان خود قرار گرفتند.

در مناطق شمالی و جنوبی نیز بردگان در پایین‌ترین سطح منزلتی قرار داشتند. در منطقه جنوب اصطلاح عَبْدَم یا عَبْد و قِن برای این افراد به کار رفته است. گروهی از آنان معروف به رَب مَلِکِن، رَبِیُّ مَلِکِن یا رَبِیْبُ مَلِکِن به معنی بنده شاه بودند.^{۸۷} بدین ترتیب، در تفاوت رده‌بندی منزلتی در مناطق شمالی و جنوبی با منطقه حجاز، اقشار اجتماعی در سلسله مراتبی از قدرت، ثروت و منزلت قرار داشتند که متناسب با شرایط سیاسی و فرهنگی این مناطق، رده‌بندی به صورت هرمی شکل ایجاد شده بود که در رده بالا و میانی این وجه تفاوت بارزتر است. وجود تفاوت در اقشار اجتماعی مناطق شمالی و جنوبی با منطقه حجاز در نمودارهای هرمی شکل به صورت جداگانه نشان داده می‌شود.

نمودار ۱: سلسله مراتب قشریندی اجتماعی در مناطق شمالی و جنوبی جزیره العرب

قبل از اسلام



نمودار ۲: سلسله مراتب قشربندی اجتماعی در منطقه حجاز



در این نمودارها مشخص می‌شود که اقشار اجتماعی در مناطق شمالی و جنوبی از بالا به پایین بر حسب میزان منزلت، قدرت و ثروت، هشت قشر بودند. تعدد اقشار در این مناطق نشان از پیشرفت و توسعه فرهنگی و تمدنی این مناطق نسبت به منطقه حجاز دارد؛ زیرا در صورتی که شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برای رشد جوامع وجود داشته باشد، امکان قرار گرفتن افراد در گروه‌ها و رده‌های مختلف زیاد است، اما در صورتی که فضای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بسته و انحصاری باشد، نه تنها امکان

رشد وجود ندارد، بلکه جامعه به سمت دو قطبی شدن، فقیر و غنی، یا حاکم و محکوم پیش می‌رود. این وضعیت در نمودار مربوط به رده‌بندی اجتماعی منطقه حجاز نسبت به مناطق شمال و جنوب بارزتر است؛ زیرا در منطقه حجاز توزیع قدرت، ثروت و منزلت به گونه‌ای بود که منجر به تجمع آن در رده‌های برتر جامعه یعنی شیوخ، اشراف و بزرگان شده بود. این مسأله امکان برخورداری رده‌های پایین جامعه، به ویژه فقرا و ضعفا و بردگان، از منابع موجود در جامعه را فراهم نمی‌کرد. مسأله ماعون،^{۸۸} کنز^{۸۹} و تکاثر^{۹۰} که خداوند در قرآن به آن‌ها اشاره کرده، رده پایین و بالای جامعه حجاز را به خوبی نشان می‌دهد. بدین ترتیب تجمع ثروت، قدرت و منزلت در دست اقلیتی از جامعه و ممانعت از توزیع آن در سطوح دیگر جامعه، امکان متعدد شدن رده‌های اجتماعی و قدرتمند شدن لایه‌های متوسط به پایین را سلب می‌کرد. این مسأله از تفاوت‌های بارز لایه‌بندی مناطق شمالی و جنوبی با منطقه حجاز است.

نتیجه

مقایسه قشربندی اجتماعی در مناطق شمالی و جنوبی با منطقه حجاز نشان می‌دهد که لایه‌های اجتماعی متأثر از نحوه توزیع ثروت، قدرت و منزلت ایجاد شده بود. توزیع قدرت یا به تعبیر دیگر، واگذاری مناصب و موقعیت‌های برتر سیاسی و نظامی در مناطق شمالی، جنوبی و حجاز میان درباریان، شیوخ و رؤسای قبایل صورت گرفته بود. تنها تفاوت توزیع قدرت در این بعد در مناطق سه‌گانه، به وجود شاه و خاندان شاهی در مناطق شمالی و جنوبی برمی‌گشت، در حالی که در منطقه حجاز رأس هرم قدرت در دست رؤسا و شیوخ قبایل بود. نحوه توزیع قدرت در این مناطق فرصتی برای اقشار پایین با حسب و نسب ضعیف ایجاد نمی‌کرد. آنان حتی در صورت داشتن شایستگی و لیاقت جز در موارد معدودی امکان کسب مناصب را پیدا نمی‌کردند. توزیع ثروت در مناطق سه‌گانه، نظام نابرابر اقتصادی را نشان می‌دهد که در نتیجه آن

بیشترین ثروت جامعه در انحصار درباریان، رؤسا، شیوخ قبایل و اشراف و بزرگان بود. این گروه‌ها با انحصاری کردن امکانات و موقعیت‌های اقتصادی جامعه از قبیل زمین، تجارت و باغات از بیشترین ثروت و سرمایه برخوردار بودند و گروه‌های پایین جامعه به ویژه فقرا و بردگان نیز استثمار می‌شدند. نابرابری اقتصادی در مناطق سه‌گانه وجود داشت، اما در منطقه حجاز با توجه به شرایط نامساعد معیشتی و کنزاندوزی و تکاثر معدودی از اشراف جامعه، امکان چرخش ثروت و توزیع آن در لایه‌های میانی به پایین جامعه ضعیف بود. این مسأله یک نظام اقتصادی دو قطبی در حجاز ایجاد کرده بود، به گونه‌ای که یکی از آموزه‌های اصیل اسلام که برای احقاق حقوق فقرا ارائه شد، تأکید بر عدالت اقتصادی، فقیرنوازی و دست‌گیری از اقشار ضعیف بود.

در بعد منزلت نیز نحوه توزیع منزلت‌ها در مناطق سه‌گانه برگرفته از میزان برخورداری افراد از حسب، نسب و ثروت بود، که در نتیجه آن، اقشار رده بالای جامعه یعنی رؤسا، شیوخ قبایل، اشراف و بزرگان از بیشترین میزان منزلت اجتماعی برخوردار بودند و بر اساس آن پایگاه اجتماعی برتر یافتند. در حالی که اقشار متوسط و پایین جامعه و کسانی که از نسب، حسب و ثروت چندانی برخوردار نبودند، از منزلت اجتماعی نیز محروم بودند و امکان به دست آوردن فرصت‌ها و موقعیت‌های برتر را که بر معیار نسب و حسب تقسیم می‌شد، نداشتند. این مسأله در حجاز نمود بیشتری داشت، زیرا توزیع موقعیت‌های منزلتی بر همین مبنا صورت می‌گرفت و اعتبار اجتماعی افراد از این طریق به دست می‌آمد در حالی که در مناطق شمالی و جنوبی مشاغل اجتماعی نیز منزلت‌ساز بود. مشاغل مانند نظامی‌گری، کشاورزی و صنعت‌گری یک منبع درآمد به شمار می‌رفت و اقشار فعال در این عرصه‌ها می‌توانستند ابراز وجود بیشتری در جامعه داشته باشند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که نابرابری اجتماعی و اقتصادی موجود در جزیره العرب قبل

از اسلام و تقسیم ناعادلانه موقعیت‌ها و مناصب، در منطقه حجاز نمود بیشتری داشته، این نابرابری‌ها، در میان لایه‌های اجتماعی جامعه، فاصله اجتماعی و اقتصادی پدید آورده بود. این امر تأثیر زیادی بر توجه اسلام به حقوق اقتصادی و اجتماعی انسان و تأکید بر برابری انسان‌ها و ایجاد قسط و عدل در جامعه داشته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۵، ص ۲۵۹.
۲. آشفته تهرانی، امیر، جامعه و جامعه‌شناسی، تهران: فرهنگ گستر، ۱۳۸۰، ص ۱۴۴-۱۴۵.
۳. در این باره می‌توان به تقسیم‌بندی متفکرانی مانند پارتو و موسکا از جامعه اشاره کرد؛ بنگرید: ادیبی، حسین، جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی، انتشارات دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، ۱۳۵۴، ص ۱۳۰-۱۳۲.
4. NG. *Support material, Social Stratification*, Scottish Further Education Unit, 2006, p. ۱۸.
۵. ابن خلدون، العبر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۳۱۲.
۶. برای اطلاع بیشتر، بنگرید: یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۳۱.
۷. بنگرید: یاقوت حموی، پیشین، ج ۴، ص ۲۰۳-۲۰۴.
۸. بنگرید: مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۴۸-۶۵.
۹. ضیف، شوقی، العصر الجاهلی، مصر: دار المعارف، ۱۹۶۰م.
۱۰. جوده، جمال، اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.

۱۱. واحدی اجتماعی بود که با اتحاد چندین قبیله به وجود می‌آمد. نمود بارز آن را می‌توان در دوره حاکمیت تبابعه در یمن مشاهده کرد؛ بنگرید: سمعانی، الانساب، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية، ۱۹۶۲م، ج ۱، ص ۱۸.
۱۲. اصطلاحی است برای نوعی از حاکمیت که پس از اتحاد چند قبیله، یکی از بزرگان، سیادت آن‌ها را به دست می‌گرفت و سایر بزرگان و شیوخ قبایل از او اطاعت می‌کردند. نمود بارز آن در دوره تبابعه در یمن بود. بنگرید: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۵-۲۰۶.
۱۳. لخمی‌ها یا دودمان لخمی یا بنی لخم یا مناذره، نام دودمانی عرب بود که در روزگار ساسانیان و میان سده‌های سوم تا هفتم میلادی بر حیره فرمان می‌راندند؛ بنگرید: مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۶۵-۸۲.
۱۴. نخستین حاکم غسانی، جفنه بن عمرو با مطیع کردن قبیله قضاعه، حاکمیت خود را به مناطق مختلف گسترش داد. از خاندان آل جفنه حدود ۳۷ نفر به پادشاهی رسیدند و به شکل موروثی سیادت در این خاندان می‌چرخید؛ اصفهانی، حمزة بن الحسن، سنی ملوک الارض و الانبياء، بیروت: منشورات دار مکتبة الحیاء، بی تا، ص ۱۱۹.
۱۵. حجر، ملقب به آکل المرار، اولین و مشهورترین امیر کندی در قرن پنجم میلادی؛ او توانست در حدود سال‌های ۴۸۰ میلادی سیادتش را بر قبایل شمالی نجد تحمیل کند و نفوذ خویش را تا یمامه و قلمرو منذریان بگستراند؛ بنگرید: یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۱۹.
۱۶. یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۳، ۲۶۷-۲۷۵؛ نویری، شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب فی فنون الادب، قاهره: دار الکتب و الوثائق القومية، ۱۴۲۳ق، ج ۱۵، ص ۳۱۵-۳۲۱؛ اصفهانی، سنی ملوک الارض و الانبياء، پیشین، ص ۷۴.

۱۷. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۷۶. در این باره تحلیل‌هایی هم صورت گرفته است؛ برای اطلاع بیشتر، بنگرید: مرادیان، خدامراد، کشور حیره در قلمرو ساسانیان، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۵، ص ۶۸.
۱۸. آذرنوش، آذرتاش، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، انتشارات توس، ۱۳۷۴، ص ۱۷۰-۱۷۳.
۱۹. اصفهانی، سنی ملوک الارض و الانبیاء، پیشین، ص ۱۰۲-۱۰۳.
۲۰. از حکومت‌های باستانی یمن؛ بنگرید: سمعانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۶-۳۴۰.
۲۱. دولت سبا یا سبأ از حکومت‌های باستانی منطقه یمن؛ دولت و مملکت سبا از مهم‌ترین و معروف‌ترین دولت‌ها و ممالک تاریخ گذشته شبه جزیره عربستان است. این دولت در جنوب دولت معین و شمال دولت قتبان و شمال غربی حضرموت و در سمت مشرق ربع الخالی قرار داشت که به تدریج اسم و شهرت آن بر سایر ممالک مجاور غلبه کرد. آغاز شکل‌گیری این دولت به گمان قوی از قرن هشتم یا آغاز قرن نهم قبل از میلاد است. برای آگاهی بیشتر، بنگرید: مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، مکتبه الثقافة الدینیة، بی تا، ج ۳، ص ۱۳۱-۱۳۳.
۲۲. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۸۸.
۲۳. ولایتی است در یمن، مشتمل بر دو شهر شبام و تریم؛ و در شرق دریای عدن واقع است؛ بنگرید: قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۸م، ص ۳۵.
۲۴. ابن حاکم، حسن بن احمد، الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر، صنعا: وزارة الثقافة و السياحة، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۶۱.
۲۵. پیگولوسکایا، ن.و، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۵۳۸-۵۴۱.

۲۶. اصفهانی، سنی ملوک الارض و الانبياء، پیشین، ص ۱۰۰-۱۰۱.
۲۷. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۶۸.
۲۸. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد: دار العلم للملایین، ۱۹۷۶م، ج ۴، ص ۳۵۰-۳۵۱؛ سالم، عبدالعزیز، تاریخ العرب فی عصر الجاهلیة، بیروت: دار النهضة العربية، بی تا، ص ۳۱۱-۳۱۲.
۲۹. ضیف، پیشین، ۶۰.
۳۰. برخی مسأله توارث را با اهمیت دانسته، آن را در کسب قدرت دخالت می دادند. برخی دیگر با تأکید بر اهمیت شورای شیوخ، باور دارند که بر اساس رأی شورا، فردی که واجد معیارهای مورد نظر و اتفاق بود به ریاست می رسید؛ بنگرید: جواد علی، پیشین، ج ۴، ص ۳۴۹-۳۵۰.
۳۱. جد چهارم پیامبر ﷺ و نخستین کسی که قریش را در مکه اسکان داد و سیادت آنان را بر عهده گرفت. برای اطلاع بیشتر، بنگرید: ابن هشام، السیرة النبویة، بیروت: دار المعرفة، بی تا، ج ۱، ص ۱۰۴-۱۱۸؛ ابن حبیب بغدادی، المنمق، بیروت: عالم الکتب، ۱۹۸۵م، ص ۸۲.
۳۲. قبیله ثقیف به بطون و شعب مختلفی تقسیم می شد که دو تیره بزرگ آن احلاف و بنی مالک بود. هر یک از این تیره ها نیز به شعبی تقسیم می شد. برای کسب سیادت طائف بین این خاندان ها درگیری رخ داد و احلاف با غلبه بر بنی مالک، سیادت طائف را در دست گرفتند. در زمان حمله ابرهه به مکه، سیادت طائف در دست خاندان معتب بود؛ بنگرید: کحاله، عمر رضا، معجم قبائل العرب القدیمة و الحدیثة، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۴۸؛ ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۴۴.
۳۳. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۳۳۱-۳۳۳؛ ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۴۴؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۱۳۲.

۳۴. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۳۳۱-۳۳۲.
۳۵. مونس، حسین، تاریخ قریش، قاهره: دار الرشاد، ۱۴۲۷ق، ص ۱۵۰؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۴۵۶؛ یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۱.
۳۶. ردافت منصبی بود که بر اساس آن افراد متناسب با منزلت و اعتبار در ردیف‌های مختلفی قرار می‌گرفتند و جایگاه نشستن آنان در نزد شاه مشخص می‌شد. بنگرید: ابن اثیر، پیشین، ج ۱، ص ۶۴۹.
۳۷. یعقوبی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۳.
۳۸. مرادیان، پیشین، ص ۹۴-۹۵.
۳۹. یا نعمان سوم یا ابوقابوس نعمان بن منذر، آخرین پادشاه از سلسله لخمیان در حیره؛ بنگرید: مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۷۷.
۴۰. ابن فقیه، احمد بن محمد، البلدان، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۶ق، ص ۹۱.
۴۱. عمری، حسین بن عبدالله، تاریخ مدینه صناعه و کتاب الاختصاص، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق، ص ۹۴.
۴۲. آذرنوش، پیشین، ص ۳۲.
۴۳. یاقوت حموی، پیشین، ج ۴، ص ۸۹؛ قزوینی، پیشین، ص ۱۰۱.
۴۴. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، قاهره: مکتبه مدبولی، ص ۹۷.
۴۵. ادم جمع الادومه، به معنای قرابت و وسیله برای چیزی است. وقتی گفته می‌شود فلان ادمت برای اوست یعنی وسیله‌ای برای اوست. افرادی که ادم افراد دیگر می‌شدند، به نوعی وسیله‌ای در دست آنان بودند؛ بنگرید: ابن منظور، لسان العرب، بیروت: دار الکتب العلمیه، ج ۱۲، ص ۸.

۴۶. جواد علی، پیشین، ج ۴، ص ۵۵۰-۵۵۴.
۴۷. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۳۳۱-۳۳۲.
۴۸. متشکل از ۵۰۰ مرد که به عنوان گروگان قبیله‌های عرب، به مدت یک سال مقیم درگاه پادشاه بودند و در فصل بهار هر سال ۵۰۰ مرد دیگر جایگزین آنان می‌شدند؛ بنگرید: اصفهانی، حمزه، *سوانح الامثال علی افعال*، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۹ق، ص ۷۸.
۴۹. افراد این لشکر از خاندان بنی قیس و بنی تیمم اللات پسران ثعلبه بودند و از جمله نزدیکان و خواص پادشاه به شمار می‌آمدند و پیوسته مقیم بارگاه او بودند؛ اصفهانی، *سنی ملوک الارض و الانبیاء*، پیشین، ص ۷۸.
۵۰. هزار سرباز ایرانی که پادشاه، آنان را برای تقویت شاهان حیره به دربار حیره می‌فرستاد. این افراد بعد از یک سال با هزار سرباز دیگر جابه‌جا می‌شدند؛ اصفهانی، *سنی ملوک الارض و الانبیاء*، پیشین، ص ۷۸.
۵۱. به معنی سپیدچهره‌ها؛ این گروه از سربازان به خاطر زیبایی و سپیدی چهره به این نام خوانده شدند. گفته شده این لقب به پسران منذر بن منذر، به خاطر جمالشان، نیز داده شده است؛ ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون*، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۹.
۵۲. لشکری از تنوخ که شاه ایران در اختیار نعمان قرار داد و نعمان با کمک آنان به سرزمین شام و قبایل عرب که از او فرمان نمی‌بردند، حمله کرد. سپاه دوسر چنان نیرومند بود که در صلابت به آن مثال می‌زدند. دوسر از «دسر» مشتق شده و به معنای «به صلابت نیزه زدن» است؛ بنگرید: ابن درید، *الاشتیاق*، قاهره: مکتبه الخانجی، ۱۳۸۷ق، ص ۳۳۱؛ اصفهانی، *سنی ملوک الارض و الانبیاء*، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۴.
۵۳. مرادیان، پیشین، ص ۹۱.

۵۴. این اصطلاحات از لحاظ نقش، تفاوتی با هم نداشتند و به معنای شیران شاه یا سربازان شاه به کار برده می‌شدند. این گروه از سربازان در خدمت شاهان بودند؛ ترکیب اضافی ملک، یا ملکن به همین علت است؛ جواد علی، پیشین، ج ۴، ص ۵۴۸-۵۵۰.
۵۵. جواد علی، پیشین، ج ۴، ص ۵۵۰-۵۵۴.
۵۶. یاقوت حموی، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۸.
۵۷. بکری، عبدالله بن عبدالعزیز، معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۷۹.
۵۸. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸م، ص ۳۵۳.
۵۹. همان.
۶۰. شتران سرخ رنگی که در انحصار نعمان بن منذر بود و گفته شده که قبل از او، از آن قبیله قیس بود؛ یاقوت حموی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۰.
۶۱. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۱۰۹.
۶۲. قزوینی، پیشین، ص ۶۵.
۶۳. همدانی، ابومحمد الحسن بن احمد، الاکلیل من اخبار الیمن و انساب حمیر، دار المناهل، بیروت: دار الیمنیة للنشر و التوزیع، ج ۸، ص ۲۰.
۶۴. جواد علی، پیشین، ج ۷، ص ۱۴۰.
۶۵. قزوینی، پیشین، ص ۶۵.
۶۶. جواد علی، پیشین، ج ۴، ص ۵۵۴-۵۵۰.
۶۷. همان.
۶۸. اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۳۹.

۶۹. الشنتمری، یوسف بن سلیمان بن عیسی، اشعار الشعراء الستة الجاهلیین، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۸۶.
۷۰. اصفہانی، الاغانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۶۷.
۷۱. غنیمہ، یوسف رزق اللہ، الحیرة، المدینة و المملكة العربیة، بغداد: ۱۹۳۶م، ص ۸۳-۸۵.
۷۲. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، پیشین، ص ۹۸؛ ابن حائک، حسن بن احمد، صفہ جزیرة العرب، صنعا: مكتبة الارشاد، ۱۴۱۰ق، ص ۹۴.
۷۳. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، پیشین، ص ۹۸؛ ابن حائک، صفہ جزیرة العرب، پیشین، ص ۹۴.
۷۴. ابن حائک، صفہ جزیرة العرب، پیشین، ص ۹۸.
۷۵. حافظ ابرو، عبد اللہ بن لطف اللہ، جغرافیای حافظ ابرو، تہران: میراث مکتوب، ۱۳۷۵، ص ۲۲۸.
۷۶. ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۱.
۷۷. مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۱۴۲.
۷۸. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۷.
۷۹. دینوری، المعارف، قم: منشورات شریف رضی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۰.
۸۰. ابن خلدون، مقدمہ ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۵۱۲-۵۱۳.
۸۱. عبدالکریم، خلیل، قریش من القبيلة الى الدولة المركزية، بیروت: مؤسسة الانتشار العربی، ۱۹۹۷م، ص ۶۰.
۸۲. ابن واژه برای فقرا به کار می رفت و به آنان الغربا نیز می گفتند. صعالیک (کسانی که به سبب فقر و یا با انگیزه کمک به فقرا، راهزنی و غارت می کردند) از جمله کسانی بودند که واژه غربا برای آنان به کار رفته است؛ بنگرید: ابن منظور، پیشین، ج ۵، ص ۵.

۸۳. ابن منظور، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۴؛ راغب اصفهانی، محمد بن حسین، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۶۰۱-۶۰۲.
۸۴. عبدالکریم، پیشین، ص ۶۰.
۸۵. ضیف، پیشین، ص ۳۷۵.
۸۶. ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، بیروت: دار الجیل، ۱۹۹۲م، ج ۱، ص ۱۸۲.
۸۷. جواد علی، پیشین، ج ۴، ص ۵۵۵.
۸۸. سوره ماعون، آیه ۷.
۸۹. سوره توبه، آیه ۳۴.
۹۰. سوره حدید، آیه ۲۰.